

Change in US Perception of Threat in Afghanistan and Strategic Implications for Iran

Abbas Aslani

Corresponding author, PhD candidate in North American Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran. abas.aslani@gmail.com

Zeinab Ghasemi Tari

Assistant Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran.
ghasemitari@ut.ac.ir

Seyed Mohammad Kazem Sajjadpour

Professor at the School of International Relations of the Ministry of Foreign Affairs, Tehran, Iran. smksajjad@yahoo.com

Abstract

The United States withdrew its troops from Afghanistan after reaching an agreement with the Taliban in Doha. This is while the US invaded and occupied Afghanistan in 2001 under the global war on terror policy and so as to overthrow the Taliban led government. Since its invasion of Afghanistan, the United States, in six phases, has adjusted its policy toward the country, and in particular toward the Taliban which has been on the US list of enemies for many years. But the recent agreement with the movement, which means a transition from a confrontation strategy to a policy of engagement with the Taliban, shows a change in the US perception of threat in Afghanistan. This shift in US perception has strategic and security-related implications for Iran, a neighboring country to Afghanistan. Therefore, this study seeks to answer the main question of what strategic consequences the change in the US perception of threat in Afghanistan has had for Iran, especially in the field of security. In this paper, due to the complex nature of the subject, a combination of exploratory and normative methods has been used. A Combination of international relations theories, in particular the theory of Threat Perception and research methods including trend

analysis and scenario writing, have helped consider and extract various and intervening components in the current research. The findings of the study show that the United States withdrew from Afghanistan following a change in its perception, and facilitated the rise of the Taliban. Although Tehran has been interacting with the Taliban, it is unsure if the behavior of the movement will be predictable or not. Tehran may be concerned that the Taliban could act as a proxy for some regional and extra-regional powers and endanger the security interests of the Islamic Republic of Iran. In addition, Iran has serious concerns about the possibility of the emergence of extremist and terrorist groups in Afghanistan. One of Tehran's concerns is that the US deal with the Taliban will affect the quality of the movement's interaction with Iran in the future and turn Afghanistan into a new platform for pressuring Iran in the field of security. In particular, Afghanistan shares more than 900 kilometers of border with Iran, and any insecurity or infiltration by the Taliban or other groups can have a direct impact on Iran's national security. The absolute rule of the Taliban in Afghanistan and the coexistence of Tehran with it can also cause dissatisfaction among a significant number of Afghan refugees or migrants in Iran.

Keywords: The United States of America, Islamic Republic of Iran, Afghanistan, Taliban

تغییر در ادراک آمریکا از تهدید در افغانستان و پیامدهای راهبردی برای ایران

عباس اصلانی

نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری مطالعات آمریکای شمالی، دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، ایران
abas.aslani@gmail.com

زینب قاسمی طاری

استادیار مطالعات آمریکای شمالی، دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، ایران ghasemitari@ut.ac.ir

سیدمحمد کاظم سجادیپور

استاد روابط بین‌الملل، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران smksajjad@yahoo.com

چکیده

آمریکا پس از توافق با طالبان در دوحه، نیروهای نظامی خود را از افغانستان خارج کرد. این در حالی است که ایالات متحده در سال ۲۰۰۱، ذیل سیاست مبارزه با تروریسم و با هدف سرنگونی دولت وقت طالبان، به افغانستان حمله نظامی و این کشور را اشغال کرده بود. آمریکا از زمان حمله به افغانستان، در شش مرحله سیاست خود را در قبال این کشور و به ویژه طالبان که طی سال‌های طولانی در لیست دشمنان ایالات متحده بود، تنظیم کرد. اما > صول توافق اخیر با این جنبش که به معنای گذار از راهبرد تقابل به سیاست تعامل با طالبان است، نشان از تغییر در ادراک آمریکا از تهدید در افغانستان دارد. این تغییر ادراک آمریکا برای ایران، که یکی از همسایگان افغانستان است، پیامدهای راهبردی به ویژه در حوزه امنیتی دارد.

از این رو، این پژوهش درصدد پاسخ به این پرسش اصلی است که تغییر در ادراک آمریکا از تهدید در افغانستان، چه پیامدهای راهبردی برای ایران به خصوص در زمینه امنیت خواهد داشت. در این مقاله به دلیل ماهیت پیچیده موضوع، از تلفیق روش‌های اکتشافی و هنجاری استفاده شده است. ترکیب نظریه‌های روابط بین‌الملل به‌طور خاص و نظریه ادراک تهدید با روش‌های پژوهشی تحلیل روندها و سناریونویسی، به لحاظ استخراج مولفه‌های متنوع و مداخله‌گر کمک کرده است.

یافته‌های تحقیق پیش‌رو نشان می‌دهد که آمریکا در پی تغییر در ادراک خود، از

افغانستان خارج شده و قدرت گرفتن طالبان را تسهیل کرده است. هرچند تهران در تعامل با طالبان بوده است، اما از قابل پیش‌بینی بودن رفتار آن مطمئن نیست. تهران چه‌بسا نگران است که طالبان به‌عنوان نیروی نیابتی برخی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ایفای نقش کرده و منافع امنیتی جمهوری اسلامی ایران را به مخاطره اندازد. افزون بر این، ایران درباره احتمال ظهور گروه‌های افراطی و تروریستی در افغانستان، نگرانی‌های جدی دارد. یکی از دغدغه‌های تهران این است که توافق آمریکا با طالبان، بر کیفیت تعامل و مواجهه این جنبش با ایران در آینده تاثیرگذار بوده و افغانستان را به سکوی جدیدی برای فشار بر ایران در حوزه امنیتی تبدیل کند. به‌ویژه اینکه افغانستان بیش از ۹۰۰ کیلومتر مرز مشترک با ایران دارد و هرگونه ناامنی یا نفوذ از سوی طالبان یا گروه‌های دیگر می‌تواند تاثیری مستقیم بر امنیت ملی ایران داشته باشد. حکومت مطلق طالبان در افغانستان و همزیستی تهران با آن نیز می‌تواند موجب نارضایتی بخش قابل توجهی از مهاجران یا پناهنجویان افغان در ایران شود.

واژه‌های کلیدی: ایالات متحده آمریکا، جمهوری اسلامی ایران، افغانستان، طالبان

تاریخ دریافت: ۰۰/۰۱/۱۹ تاریخ بازبینی: ۰۰/۰۲/۰۷ تاریخ پذیرش: ۰۰/۰۲/۲۵

فصلنامه راهبرد، دوره ۳۰، شماره ۱۰۰، پاییز ۱۴۰۰، صص ۴۹۵-۵۳۰

مقدمه

با اعلام خروج آمریکا از افغانستان، یکی از مهم‌ترین و مبهم‌ترین سئوالاتی که پیش‌روی کارشناسان قرار دارد، دلایل و عوامل موثر بر خروج و رویکرد آتی واشنگتن در قبال طولانی‌ترین جنگ تاریخ ایالات متحده است؛ افغانستان اکنون در بی‌ثبات‌ترین حالت از سال ۲۰۰۱ تاکنون قرار دارد. در حال حاضر طالبان بر جغرافیای وسیعی از این کشور مسلط بوده و حاکم بر افغانستان محسوب می‌شود. این در حالی است که بر اساس آمار دولت گذشته افغانستان، می‌توان گفت بیش از ۱۰۰ گروه بنیادگرای کوچک و بزرگ دیگر هم در افغانستان فعالیت دارند. (پوپل، ۱۳۹۶) نکته سوال‌برانگیز این است که چرا آمریکا به‌رغم صرف منابع قابل توجهی برای تامین امنیت، ایجاد ثبات و بازسازی افغانستان، با وجود اهداف بلندپروازانه‌ای که در سال ۲۰۰۱ اعلام داشت، تصمیم به خروج از افغانستان گرفت و تمام دستاوردهای دو دهه را در معرض تهدید و نابودی قرار داد. در نتیجه، این نگرانی وجود دارد که افغانستان یک‌بار دیگر برای سال‌های طولانی، بستر تضادهای خونین و مصیبت‌های سنگین شود. آمریکا پس از خروج از افغانستان، هیچ رویکرد صریح و علنی در مورد افغانستان مطرح نکرده، جز اینکه افغانستان جایی بود که واشنگتن میلیاردها دلار را ضایع کرده و تلفات انسانی زیادی متحمل شد. با فرض وجود رویکرد راهبردی و آینده‌نگرانه برای تصمیم‌سازان سیاست‌خارجی ایالات متحده که همچنان با کمی اغماض، قدرت برتر بین‌المللی محسوب می‌شود، این پژوهش به دنبال ارزیابی زمینه‌های تغییر ادراک آمریکا از تهدید در افغانستان و پیامدهای امنیتی آن برای جمهوری اسلامی ایران است.

۱. اهداف و پرسش‌های پژوهش

تحقیق پیش‌رو در نظر دارد با بررسی سیر تحول ادراک آمریکا از تهدید در افغانستان و سناریوهای محتمل پیش‌رو، تبعات احتمالی آن برای منافع امنیتی ایران را تبیین کند. این مطالعه می‌تواند در سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی ایران در قبال افغانستان مورداستناد قرار گیرد.

پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که تغییر ادراک آمریکا از تهدید در افغانستان، چه پیامدهایی را برای ایران خواهد داشت. این پرسش از این جهت حائز اهمیت است که بررسی تاریخی مناسبات ایران و آمریکا در افغانستان نشان می‌دهد، تغییر ادراک آمریکا در افغانستان برای ایران، که یکی از همسایگان افغانستان است، پیامدهای راهبردی به‌ویژه در حوزه امنیتی دارد. در این راستا چند پرسش فرعی را می‌توان مطرح کرد. پرسش فرعی اول این خواهد بود که ادراک آمریکا از تهدید در افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ چه تغییراتی داشته است؟ به تبع آن، پرسش فرعی دوم به دنبال این خواهد بود که دولت‌های مختلف آمریکا در بازه مذکور چه راهبردهایی را در قبال افغانستان در پیش گرفته‌اند. پرسش فرعی سوم گزینه‌های پیش‌روی آمریکا در موضوع افغانستان را بررسی می‌کند. پرسش فرعی نهایی، پیامدهای راهبرد احتمالی آمریکا در افغانستان برای جمهوری اسلامی ایران را مورد بررسی قرار خواهد داد.

۲. پیشینه پژوهش

با وجود اهمیت افغانستان برای ایران، به لحاظ اشتراک حوزه تمدنی، همجواری جغرافیایی و اشتراک ژئوپلیتیکی و در نتیجه پیوندهای امنیتی، پژوهش علمی در حوزه افغانستان، به‌ویژه در ارتباط با ایران، از فقر ادبیات رنج می‌برد.

مشخصاً در حوزه خروج آمریکا از افغانستان و پیامدهای امنیتی آن برای ایران، به دلیل جدید بودن رویداد، اثر علمی ثبت نشده است. بیشتر تحلیل‌ها در این موضوع، محدود به یادداشت و سخنرانی است. محمود سریع‌القلم در یادداشتی تحلیلی با عنوان «ایران و افغانستان در سیاست خارجی آمریکا» شناخت دلایل درست خروج آمریکا از افغانستان را منوط به آمریکاشناسی می‌داند. وی معتقد است که تغییر

اولویت‌های سیاست خارجی ایالات متحده و تصمیم برای خروج از افغانستان در دوره ریاست جمهوری باراک اوباما گرفته شد. سریع‌القلم با اشاره به افزایش مسائل داخلی آمریکا، قرارگرفتن چین و مدیریت چین در کانون سیاست خارجی آمریکا، همچنین به پیشرفت ایالات متحده در تکنولوژی‌های ماهواره‌ای و نظامی که اهمیت حضور فیزیکی در صحنه‌های نبرد را کاهش می‌دهد، اشاره دارد. (سریع‌القلم، ۱۴۰۰) ولی نصر، مشاور خاورمیانه‌ای باراک اوباما، رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده در گفتگویی تحلیلی پیرامون پیامدهای ژئوپلیتیک خروج آمریکا از افغانستان، تأکید می‌کند افغانستان پس از شکست القاعده اهمیتی در سیاست خارجی ایالات متحده ندارد و حتی با وجود اینکه تمرکز فعلی واشنگتن روی چین است، نفوذ چین در افغانستان، دیگر منافع آمریکا را تهدید نمی‌کند. (نصر، ۱۴۰۰)

در میان آثار گذشته در موضوع آمریکا-افغانستان و ایران نیز می‌توان به کتاب «سیاست خارجی آمریکا در افغانستان» نگاشته فرامرز تمنا اشاره کرد که به بررسی جایگاه افغانستان در سیاست خارجی ایالات متحده در دوره پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پرداخته است. نویسنده این کتاب که از دیپلمات‌های افغانستانی تحصیلکرده در ایران است، به بازنمایی ابعاد مختلف سیاست آمریکا از حمله به افغانستان می‌پردازد. این پژوهش، اهداف آمریکا را از حضور در افغانستان ذیل اهداف کلان، منطقه‌ای و جهانی واشنگتن تحلیل می‌کند. (تمنا، ۱۳۸۷)

مقاله «استراتژی آمریکا در افغانستان و تاثیر آن بر امنیت ملی ایران» نوشته محمد توحیدفام و فرهاد پایدار، به بررسی استراتژی ایالات متحده در افغانستان در دوره جورج بوش دوم و باراک اوباما و آثار آن بر امنیت اقتصادی و نظامی ایران می‌پردازد. (توحیدفام & پایدار، ۱۳۹۱) نوذر شفیعی نیز در مقاله «تبیین عوامل موثر بر اتخاذ استراتژی دولت ترامپ نسبت به افغانستان» با بررسی اهداف مطلوب ایالات متحده در افغانستان (جلوگیری از سقوط دولت کابل و جلوگیری از نفوذ رقبای بین‌المللی و منطقه‌ای در افغانستان و...)، بر وجود چالش‌های بزرگ فراروی آمریکا چون شکست دولت‌سازی در افغانستان، تداوم جنگ در این کشور و ناهمگونی منافع و استراتژی آمریکا در افغانستان تأکید می‌کند. (شفیعی، ۱۳۹۵)

فرجی‌راد و همکاران وی در مقاله «استراتژی جدید ایالات متحده آمریکا و امنیت ملی افغان‌ستان»، خروج ایالات متحده از افغان‌ستان را دارای آثار و پیامدهای داخلی در افغانستان و منطقه‌ای دانسته و موجب تهدیدهای جدید تروریستی برمی‌شمرند. (فرجی‌راد، شهبازی، ساداتی، & درخور، ۱۳۹۰)

بررسی ادبیات پژوهش نشان می‌دهد که اغلب تحلیلگران درباره پیامدهای منطقه‌ای خروج آمریکا برای ایران توافق دارند، اما اختلاف‌نظرهایی درباره دلایل و انگیزه‌های ایالات متحده از خروج وجود دارد. این پژوهش درصدد است با رویکرد اکتشافی و هنجاری متفاوت، دلایل و انگیزه‌های آمریکا از خروج و پیامدهای امنیتی آن برای ایران را تبیین کند.

۳. چارچوب نظری

بسیاری از تحلیلگران زمانی که با تحلیل علل و عوامل بحران‌ها و جنگ‌ها مواجه می‌شوند، در وهله نخست به نظریه‌های کلاسیک روابط بین‌الملل به‌ویژه مکتب واقع‌گرایی با مفاهیم کلان‌آرشی و اصل خودیاری رجوع می‌کنند. اما با بررسی دقیق‌تر تمام مولفه‌های ساختاری و کلان که موردتاکید این نظریه‌های کلاسیک است، می‌توان اذعان داشت که همواره در این بحران‌ها پای یک‌سری عوامل نامحسوس، چه در سطح فردی در تصمیم‌سازان، چه در سطح دولتی میان کشورها و چه در سطح ساختاری از حیث شرایط و فضای بین‌المللی در میان است.

به‌طورمثال واقع‌گرایانی چون جان مرشایمر معتقدند به لحاظ تاریخی، جنگ همواره یکی از موثرترین روش‌ها برای افزایش قدرت بوده است. وی تاکید دارد اکثر قدرت‌های بزرگ، کشورهایی تجدیدنظرطلب هستند. مرشایمر بر این باور است از آنجا که قدرت‌های بزرگ نمی‌توانند خوش‌بین باشند، در نتیجه چاره‌ای جز اقدام براساس بدبینانه‌ترین فرضیات ممکن ندارند. (Mearsheimer, 2001) مصادیق زیادی از این نوع در تئوری‌های نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل وجود دارد که اگرچه به‌عنوان متغیرهای مهم و موثری موردبررسی قرار می‌گیرند اما به‌دلیل تعهد به سطح تحلیل، مورد تجزیه و ریشه‌یابی قرار نمی‌گیرند. این شکاف نظری معمولاً از سوی سایر تئوریسین‌های آن مکتب فکری تبیین و تکمیل می‌شود. در این راستا،

در پژوهش حاضر با التزام به چارچوب نظری واقع‌گرایی، برای تحلیل و واکاوی عوامل شکل‌دهنده به ادراک آمریکا و ایران از تهدید در افغانستان، به نظریه «ادراک تهدید»^۱ ریموند کوهن^۲ رجوع شده است.

ریموند کوهن ادراک تهدید را یکی از متغیرهای مداخله‌گر و تعیین‌کننده در کنش‌ها و واکنش‌های دولت‌های رقیب که منجر به بروز بحران می‌شود، ارزیابی می‌کند. ادراک تهدید ناظر بر احساس وجود، تهدیدی است که گاهی هیچ نشانه اثبات‌شده‌ای برای آن وجود ندارد، اما ویژگی شگفت‌انگیز آن درک مشابه و متقابل بین طرف‌های این رابطه است که منجر به اقدامات متقابل در مقابله با این حس تهدید شدن می‌شود و همین کنش و واکنش‌ها با تشدید بدبینی‌ها زمینه را برای تشدید احساس ناامنی فراهم می‌کند (Cohen, 1978, pp. 93-97).

ریموند کوهن در ۶ نمونه تاریخی که موردبررسی قرار می‌دهد؛ بحران روابط آلمان و فرانسه (۱۸۷۵)، بحران روابط فرانسه و ایتالیا (۱۸۸۹)، بحران‌های ماموریت اتو لیمان فون سندرز^۳ آلمانی در امپراتوری عثمانی (۱۹۱۳)، بحران بریتانیا و پراگ (۱۹۳۹)، بحران لهستان و دالان و انتزیگ (۱۹۳۹) و بحران تنگه‌های بسفر و داردانل (۱۹۴۶)؛ به نشانه‌هایی اشاره دارد که ادراک تهدید بین بازیگران رقیب را تقویت می‌کند و منجر به ایجاد بحران می‌شود (Cohen, 1978).

کوهن «ادراک تهدید» را حاصل یک فرایند سه مرحله‌ای می‌داند. مرحله اول؛ مشاهده است (Cohen, 1978, pp. 93-97) یعنی زمانی که نشانه‌ها توسط دولت‌ها دریافت می‌شوند. نشانه‌ها می‌توانند چشمی، کلامی، غیرکلامی و حسی باشند. در این چارچوب حتی رویکرد رسانه‌ای رسمی، غیررسمی دولت رقیب در حد بیانیه‌های ریاست جمهوری، مواضع وزارت دفاع یا وزارت خارجه، مانور نظامی یا حتی انتخاب فردی ویژه به‌عنوان مشاور، سفیر یا معاون می‌تواند نشانه‌ای برای درک تغییر و تهدید باشد (Stein, 2013, p. 2).

مرحله دوم شامل ارزیابی و تفسیر نشانه‌های دریافتی است که بی‌اهمیت،

^۱Threat Perception

^۲Raymond Cohen

^۳Otto Liman von Sanders

معمولی یا تهدید ارزیابی می‌شوند. تهدید در اینجا به معنای احساس وجود یک خطر قریب‌الوقوع است که از سوی بازیگر رقیب بر بازیگر احساس‌کننده تحمیل خواهد شد (Cohen, 1978, p. 94). احساس تهدید معمولاً به یک‌باره شکل نمی‌گیرد، بلکه حاصل یک الگوی خاصی از داده‌های چشمی، فیزیکی و حسی است که پس از یک مرحله‌ای، بازیگر را به مرز درک تهدید می‌رساند (Cohen, 1978, p. 95). شدت حساسیت به این نشانه نیز متأثر از معیارهای مختلفی است که در میان آن‌ها می‌توان به موقعیت جغرافیایی، اهمیت استراتژیک، پیشینه روابط تاریخی و فرهنگی و حتی وضعیت ذهنی و روانی تصمیم‌سازان اشاره کرد. مرحله بعد نیز فرایند انتخاب و مقابله است که توسط تصمیم‌گیرندگان به اجرا درمی‌آید. این مرحله نیز در نوع خود به شکل دادن فضای تنش و بی‌اعتمادی موثر است (Cohen, 1978, p. 93).

مجموع این مراحل «ادراک تهدید» را می‌توان در کنش‌ها و واکنش‌های آمریکا و ایران در بحران افغانستان مشاهده کرد. مداخله نظامی آمریکا در افغانستان در سال ۲۰۰۱، پس از رخداد یازده سپتامبر و سقوط برج‌های دوقلو تجارت جهانی، آنقدر به نظر موجه می‌رسید که بسیاری از بازیگران بین‌المللی، حتی جمهوری اسلامی ایران، نسبت به آن اعتراض سرسختانه‌ای نداشته، بلکه در مقطعی با آن همدردی و همکاری داشتند. اما پس از اینکه جورج بوش دوم در سخنرانی ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲، ایران را در کنار کره شمالی و عراق در لیست موسوم به «محور شرارت» قرار داد و یک سال بعد در مارس ۲۰۰۳ آمریکا به عراق حمله کرد، پرسش‌های زیادی بین استراتژیست‌های ایرانی نسبت به دامنه و پیامدهای این نشانه‌ها و مداخله‌های یک‌جانبه آمریکا در دیگر کشورها از جمله ایران ایجاد کرد.

ارزیابی این نشانه‌ها به‌عنوان تهدید، مختص ایران نبود. به‌طورمثال، زمانی که آمریکا با طرح جنگ پیش‌دستانه و پیشگیرانه، درصد درآمد مداخله‌های نظامی فرماندهی خود در افغانستان و عراق را توجیه کند، بسیاری از ناظران، این جنگ‌ها را در راستای بسط هژمونی ایالات متحده و حذف رقبای فرماندهی ارزیابی می‌کردند. به‌ویژه واقع‌گرایان که یکی از جدی‌ترین تئوریسین‌ها برای تبیین

پیامدهای متنوع آنارشی نظام بین‌الملل محسوب می‌شوند، مدعی بودند با وجود پایان جنگ سرد، سیاست قدرت همچنان رواج داشته و موازنه قدرت میان قدرت‌های منطقه‌ای با ایالات متحده - قدرت برتر باقی‌مانده از جنگ سرد - وجود دارد.

درواقع هرچند با وجود سلطه آمریکا، تلاش هژمون‌های بالقوه منطقه‌ای برای نیل به هژمونی جهانی غیرعقلانی به نظر می‌رسید، اما این درک در واشنگتن وجود داشت که شرایط به نفع ایالات متحده پایدار نیست. لذا آمریکا درصدد مقابله با موازنه‌های کرانه‌ای برآمد. چنانچه کولین المان مورد تاکید قرار می‌دهد که ایالات متحده برای تثبیت موقعیت خود، راهی جز رویارویی با قدرت‌های بزرگ بومی در مناطق دیگر ندارد (Elman, 2004).

جان مرشایمر به مقاومت‌هایی که در برابر اهداف هژمونی جویانه ایالات متحده از جنگ افغانستان وجود دارد، اشاره می‌کند. وی در کنار عوامل میدانی دیگری که احتمال پیروزی آمریکا در جنگ افغانستان را به شدت تضعیف می‌کنند، بر احساس تهدیدی که حمله آمریکا به افغانستان برای بازیگرانی چون چین و ایران ایجاد می‌کند، تاکید دارد (Mearsheimer(b), 2001). مرشایمر در سخنرانی خود در کنفرانس «دین و تروریسم؛ سیاست خارجی آمریکا و جنگ علیه تروریسم»^۱، که به آن عنوان «قلب‌ها و مغزها»^۲ می‌دهد، ضمن اینکه به راهبرد آمریکا برای مهار ایران و عراق یعنی کشورهای مخالف خود در خاورمیانه اشاره دارد، تاکید می‌کند، دخالت‌های نظامی آمریکا در کشورهای مختلف، این پیام را به بازیگران مخالف و اشنگتن از جمله ایران ارسال می‌کند که در جهت تثبیت هژمونی آمریکا بر جهان، سرنوشت مشابهی در انتظار آنهاست (Mearsheimer(c), 2002).

درمقابل استراتژیست‌های ایرانی نیز عنوان می‌داشتند که هرچند حکومت طالبان عنصر نامطلوبی در همسایگی ایران است اما تهدید آمریکا بسیار بیشتر است.

^۱Religion and Terrorism on the topic of U.S. foreign policy and the war on terrorism

^۲Hearts and Minds

۴. روش پژوهش

باتوجه به اهمیت سیاست آمریکا در افغانستان برای ایران و باتوجه به پیامدهای آن، در این پژوهش از ترکیبی از روش‌های کمی و کیفی مطالعاتی استفاده شده است تا ضمن تحلیل آنچه در گذشته رخ داده، بتوان شناخت واقعی‌تری از آینده مسئله داشت. بر این اساس، در پژوهش حاضر با بهره‌گرفتن از تحلیل مبتنی بر چارچوب نظری ادراک تهدید، از روش‌های آینده‌پژوهانه تحلیل اثر روند و سناریونویسی نیز استفاده شده است. روش تحلیل اثر روند از روش‌های اکتشافی و هنجاری است که به منظور کشف چیرستی علت‌های بروز یک مسئله و روندهای شکل‌دهنده به آن استفاده می‌شود. این روش در عین حال به کشف چیرستی و نتیجه روندها در آینده هم کمک می‌کند.

در اینجا منظور از هر روند، تغییر مستمر و منظم در داده‌ها یا پدیده‌ها در طول زمان است که از یک زمانی آغاز و آثار آن به یک نتیجه منتهی شده و بر اساس مفروض‌ها پیش‌بینی می‌شود، در آینده ادامه داشته باشد. در روش تحلیل اثر روند، ابتدا روندهای اصلی شناسایی شده و سپس به بررسی نقاط عطف این روندها پرداخته می‌شود که به‌طور معمول رویدادهایی هستند که روندها را تقویت یا تضعیف می‌کنند. در ادامه نیز بر اساس تحلیل اثر روندها بر شرایط کنونی، آثار بالقوه روندها بر آینده نیز قابل استخراج است. در این مرحله روش تحلیل اثر روند قابل ترکیب با روش سناریونویسی است. به‌طور تجربی سناریوهای روند مبنا از قطعیت بیشتری برخوردار هستند. زیرا روندها به شناسایی و تحلیل پیش‌ران‌ها کمک شایانی می‌کنند. در حالی که می‌توان گفت سناریوها ابزاری برای شناسایی روندهای پیش‌رو نیز هستند.

در این پژوهش با استفاده از روش‌های یادشده، محققان تلاش دارند روندهای شکل‌دهنده به تغییر ادراک آمریکا از تهدید در مسئله افغانستان را به‌ویژه با محور قراردادن رویکرد آمریکا به ایران شناسایی کرده و در ادامه پیامدهای راهبردی تغییر ادراک آمریکا برای ایران را تبیین کنند. باتوجه به ماهیت پیچیده و متحول روندهای جهانی و منطقه‌ای، تبیین پیامدهای امنیتی تغییر ادراک آمریکا از تهدید در افغانستان

برای ایران نیز با روش سناریونگاری با عنایت به مهم‌ترین پیشران‌ها و عدم قطعیت‌ها انجام می‌شود.

گردآوری داده‌های این پژوهش با استفاده از تحقیق کتابخانه‌ای و آرشیوی از سخنرانی‌های مقامات تصمیم‌گیر، تصمیم‌ساز و مجری سیاست‌ها و اسناد امنیت ملی مرتبط و اخبار رسانه‌ای خواهد بود.

۵. سیاست آمریکا در افغانستان؛ تهدیدها و راهبردها

یکی از پرسش‌های فرعی تحقیق پیش‌رو، بررسی تحول در ادراک آمریکا از تهدید در افغانستان در فاصله سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ است. بررسی سیر تغییرات در راهبردهای آمریکا در افغانستان در دولت‌های مختلف از سال ۲۰۰۱، علاوه بر نشان‌دادن نقاط تغییر و عطف، دلایل تغییر یا ثبات ادراک ایالات متحده از تهدید در افغانستان، به شناسایی روندها نیز کمک می‌کند که برای تخمین سناریوها و روندهای آتی نیز مورد نیاز است.

۵-۱. سیر تحول در دوره‌های مختلف ریاست جمهوری

۵-۱-۱. دوران بوش

موضوع افغانستان در سیاست خارجی آمریکا در دوره پیش از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نمود کم‌رنگی داشت و تقریباً بجز مقطع مربوط به اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۷۹-۱۹۸۹)، آمریکا این کشور را در دایره ائتلاف‌ها یا مرتبط با منافع حیاتی خود تعریف نکرده بود (Dorani, 2019). حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تقریباً نقطه عطفی بود که سیاست آمریکا را از سیاست رهاسازی به سیاست مداخله نظامی در افغانستان تغییر دهد. جورج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا در فاصله کمی پس از ۱۱ سپتامبر، با اعلام سیاست جهانی «جنگ با تروریسم»^۱ به افغانستان لشکرکشی کرد. به عبارتی، اگر افغانستان پیش از آن نسبت چندانی با منافع و امنیت ملی آمریکا نداشت، یک‌شبه و به یک‌باره، مستقیماً به امنیت ملی

ایالات متحده گره خورد. ادراک آمریکا از تهدید در افغانستان دچار دگر دیسی قابل ملاحظه‌ای شده و آمریکا را مجبور به تعریف تهدیدها و دشمنان جدیدی کرد. دولت بوش اعلام کرد که با سرنگونی دولت طالبان در افغانستان به مبارزه با گروه تروریستی القاعده در این کشور می‌رود (Bush, 2001). از این رو، موضوع افغانستان از دو جنبه برای امنیت ملی و منافع حیاتی آمریکا اولویت پیدا کرد: اول، نابودی القاعده از طریق سرنگونی دولت طالبان در افغانستان؛ دوم، پیشگیری از وقوع حملات مشابه ۱۱ سپتامبر از افغانستان یا مناطق پیرامونی آن.

حملات ۱۱ سپتامبر به آمریکا نشان داد که موضوع دولت‌های فرومانده، صرفاً از زاویه بشردو ستانه قابل ارزیابی نیست، بلکه می‌تواند تهدیدها و خطرات عمده‌ای را متوجه امنیت ملی این کشور کند (Walt, 2001).

هرچند مبنای سیاست بوش در ابتدای ریاست جمهوری‌اش مخالفت با مداخله عمیق و جدی آمریکا در زمینه دولت و ملت‌سازی بود، رییس جمهور وقت آمریکا در پی تحولات ۲۰۰۱ مجبور به اعمال اصلاحاتی در کیفیت نگرش خود شد. بوش با هدف ایجاد جامعه‌ای مدرن و عبور از جامعه سنتی در افغانستان، نیروهای نظامی زیادی را به افغانستان اعزام کرد (Dobbins, Poole, Long, & Runkle, 2008). هدف این بود که جامعه و حکومتی در افغانستان ایجاد شود که تهدیدی برای منافع حیاتی آمریکا ایجاد نکند.

۵-۱-۲. دوران اواما

راهبرد باراک اواما، رییس جمهور سابق آمریکا در زمینه ادراک از تهدید در افغانستان، شاهد تداوم راهبرد و ارزیابی آمریکا بود. اواما در رقابت‌های انتخاباتی خود وعده بازنگری در سیاست بوش مبنی بر جنگ با تروریسم را داد (Moyn, 2021) و گفت که به جای آن باید برای ایجاد «کمپین ضد تروریسم» تلاش کرد. او با طرح خروج نیروهای آمریکایی از عراق، بر راهبرد مبارزه با تروریسم در افغانستان و همچنین پاکستان متمرکز شد. هرچند اواما در ظاهر منتقد سیاست‌های

بوش درزمینه جنگ با تروریسم بود، اما تصمیم برای اعزام ۳۰ هزار نیروی بیشتر به افغانستان در سال ۲۰۰۹، نشان از تاکید دولت او بر وجود تهدید جدی از سوی القاعده در افغانستان بود.

جک گلد اسمیت، استاد حقوق در دانشگاه هاروارد که در دولت بوش در وزارت دفاع و دادگستری مشغول به فعالیت بود، معتقد است که «اوباما تقریباً همه سیاست‌های مبارزه با تروریسم سلف خود را ادامه داد» (Goldsmith, 2012). دولت اوباما برخلاف سیاست‌های اعلامی، در عمل در مبارزه با القاعده بود (Scheuerman, 2012).

در مقاطعی، دولت اوباما همچنین تلاش کرد که علاوه بر مبارزه با تروریسم، به تهدید موجود نزدیک شده و با آن به‌ویژه طالبان تعامل کند. عده‌ای از مقامات وزارت خارجه آمریکا معتقد بودند که روابط نزدیک طالبان و القاعده به روابط شخصی رهبران آن، ملا عمر و اسامه بن لادن، مرتبط می‌شود. هیلاری کلینتون، وزیر خارجه وقت آمریکا گفت که قطع ارتباط بین آن دو شخص، «امکان تعامل با طالبان را که در گذشته وجود نداشته است، فراهم می‌کند» (Clinton, 2001).

انجام حملات هدفمند و پهپادی در پاکستان و افغانستان بخش دیگری از سیاست دولت اوباما در مبارزه با تروریسم بود. اقدامات مخفی و کشنده دولت اوباما از طرفی باعث تضعیف تلاش‌های آن برای تعامل با طالبان شد (McCrisken, 2011). در مجموع سیاست اوباما در عمل، همان رویکرد دولت بوش درزمینه تهدید تروریستی را با اصلاحات جزئی دنبال کرد (Rubin, 2020, pp. 81-103).

۵-۱-۳. دوران ترامپ

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور سابق آمریکا در رقابت‌های انتخاباتی خود وعده خاتمه حضور آمریکا در نواحی عمده درگیری را داد و به‌ویژه درخصوص موضوع افغانستان منتقد مداخله آمریکا در این کشور بود. او خواستار خروج کامل نیروهای آمریکایی از افغانستان در چند نوبت شد. ترامپ پس از تصدی ریاست‌جمهوری، یک تیم بررسی و بازبینی راهبرد آمریکا در قبال افغانستان را تشکیل داد که حدود ۸ ماه مشغول ارزیابی سیاست آمریکا شد.

راهبرد ترامپ با وجود برخی مشابهت‌های نسبی، از چند وجه متفاوت از سیاست‌های رو س‌ای جمهور قبلی آمریکا بود. او رویکرد آمریکا را از یک رویکرد مبتنی بر «زمان»، به یک رویکرد مبتنی بر «شرایط» تغییر داد. محور دوم سیاست ترامپ «یک‌پارچه کردن همه ابزارهای قدرت آمریکا - دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی - برای رسیدن به یک نتیجه موفق بود». این گزاره به معنای آن بود که مذاکره با طالبان نیز در دستورکار دولت ترامپ قرار دارد. محور سوم سیاست ترامپ که به نوعی ایجاد تغییر در راهبرد آمریکا هم محسوب می‌شد، اخطار صریح به پاکستان و قرارداد آن در نقطه تقابل بود. ترامپ گفت: «ما دیگر در قبال پناه‌دادن پاکستان به سازمان‌های تروریستی، طالبان و گروه‌های دیگری که منطقه و فراتر از آن را به مخاطره می‌اندازند، ساکت نخواهیم بود». انتقاد از پاکستان امر بدیعی در سیاست آمریکا نبود و چه بسا او باما نیز چنین کاری را قبلاً کرده بود. اما این بار ترامپ علاوه بر این، از هند نیز خواست در افغانستان نقش فعال‌تری را ایفا کند (Rande, 2017).

ترامپ برخلاف وعده انتخاباتی خود برای خروج از افغانستان در ماه سپتامبر ۲۰۱۷ تصمیم گرفت که ۳ هزار و ۵۰۰ نیروی اضافی به افغانستان اعزام کند. این اقدام دولت ترامپ، نه لزوماً برنامه‌ای برای شکست طالبان، بلکه فشار بر این گروه برای توافق و مذاکره با دولت افغانستان بود. راهبرد دونالد ترامپ برای افغانستان، راهبردی با هدف پیروزی در جنگ افغانستان نبود، بلکه هدف آن، خروج از افغانستان و پایان دادن به جنگی بود که چند دهه آمریکا را به خود مشغول و هزینه‌های زیادی را به آن تحمیل کرده بود (Felbab-Brown, 2017). این نکته می‌تواند یکی از وجوه تمایز سیاست دولت ترامپ با دولت‌های قبلی آمریکا باشد. دولت‌های قبلی با هدف پیروزی، دولت-ملت سازی و صدور دموکراسی مدنظر آمریکا سیاست‌های خود در قبال افغانستان را تنظیم کردند، اما دولت ترامپ، سیاست خود را مبتنی بر خروج از افغانستان تعریف و تنظیم کرد. چنین سیاستی ریشه در تغییر ادراک دولت وقت آمریکا از منشأ تهدید داشت. زمانی دولت آمریکا تهدید جدی و حیاتی را از ناحیه گروه‌های تروریستی در افغانستان می‌دانست، اما

دولت ترامپ اشتغال آمریکا در جنگ و غفلت از تهدیدهای دیگر نظیر رشد فزاینده چین را تهدیدی عمده‌تر تلقی می‌کرد.

۵-۱-۴. دوران بایدن

با روی کار آمدن جو بایدن در آمریکا به‌عنوان رییس‌جمهوری که برخلاف ترامپ، سیاستمداری کهنه‌کار و دموکرات است، ابتدا سوالات جدی درباره سرنوشت توافق آمریکا با طالبان در دوحه و همچنین بحث خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان مطرح شد. بایدن نیز همانند سلف خود تصمیم بر خروج نیروها از افغانستان گرفت.

تصمیم بایدن برای ادامه سیاست ترامپ هم نشان دیگری برای اثبات تغییر اولویت‌های آمریکا و مهم‌تر از آن، تغییر در ادراک واشنگتن از تهدید در افغانستان دارد. اگر زمانی آمریکا برای مقابله با تهدید به افغانستان حمله کرد، امروز به دلیل تغییر در ارزیابی از تهدید، از افغانستان خارج شده است. بایدن در ۱۴ آوریل ۲۰۲۱ در سخنرانی‌ای که درباره آینده پیش‌رو در افغانستان ایراد کرد، بر تغییر کیفیت تهدید در افغانستان صراحتاً اشاره کرد. او گفت: «دلایل ما برای ابقا در افغانستان به‌طور فزاینده‌ای نامشخص می‌شوند، حتی تهدید تروریستی که ما برای مبارزه با آن رفتیم، دچار تحول شده است». بایدن معتقد است که «تهدید پراکنده شده» و در جهان توزیع شده است. او بر این باور است که «با [گسترش] تروریسم در نقاط فراوان، حفظ هزاران نیروی نظامی مستقر و متمرکز فقط در یک کشور، با هزینه میلیاردی سالانه، برای من و رهبران ما موجه به نظر نمی‌رسد».

یکی از وجوه تمایز سیاست بایدن با ترامپ این بود که بحث خروج را به شرایط افغانستان منوط نکرد. برخلاف ترامپ، بایدن گفت که «ما نمی‌توانیم به چرخه تمدید یا توسعه حضور نظامی در افغانستان با امید ایجاد شرایط ایده‌آل برای خروج و انتظار نتیجه‌ای متفاوت، ادامه دهیم» (White House Press, 2021).

۵-۲. ارزیابی تغییر یا تداوم تهدیدها

فهم دقیق سیاست خارجی ایالات متحده پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و سیاست

واشنگتن در قبال افغانستان، مستلزم بررسی تحول تهدیدها و منافع و در نتیجه مفاهیم کلیدی سیاست خارجی آمریکا پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق است. با فروپاشی شوروی، چند تئوری آمریکایی مطرح شد که رویکردهای جدید سیاست خارجی ایالات متحده را شکل داد. ساموئل هانتینگتون با نظریه برخورد تمدن‌ها موجب تغییر دشمن سرخ (کمونیسم) به دشمن سبز (اسلام) شد. فوکویاما در سال ۱۹۸۹ با نظریه پایان تاریخ نیز موجب داعیه مقامات آمریکایی مبنی بر رسالت الهی آمریکا در صدور دموکراسی به جهان شد چرا که مجموع این نظرات مبتنی بر این دو اصل بود که نظام نوین جهانی دو حالت می‌تواند داشته باشد؛ یا تفوق لیبرال دموکراسی غربی در سراسر کره خاکی رخ داده و یا روزهای شادمانی غرب زودگذر بوده و خطر رویارویی و برخورد دو تمدن اسلام و غرب وجود دارد (امیری، ۱۳۸۱). دال مرکزی گفتمان یادشده این بود که بزرگ‌ترین تهدید آینده برای هژمونی ایالات متحده از جانب دولت‌هایی است که ارزش‌های دموکراسی آمریکایی را نپذیرفته‌اند. در سال ۲۰۰۰ با روی کار آمدن جورج بوش و قدرت گرفتن نئومحافظه کاران در ایالات متحده، این تفکر نقش محوری در سیاست خارجی آمریکا یافت. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و دخالت گروه القاعده مستقر در افغانستان نیز مصداق بزرگی برای این ایده ایجاد کرد. در واقع حادثه ۱۱ سپتامبر، مجال ارزشمندی برای تئوریسین‌های آمریکایی برای تفهیم مفاهیم جدید با عنوان تهدیدهای نوین به سیاست خارجی ایالات متحده بود. ضمن اینکه تصمیم‌سازان آمریکایی حامی این تفکرها هم به‌زعم خود فرصت تبدیل این تهدیدها به فرصت‌های تاریخی را یافتند (تمنا، ۱۳۸۷، ص. ۴۰).

رویکرد جدید در امتداد تفکر مبتنی بر هژمونی ایالات متحده، تعریف وسیع‌تری از منافع نیز برای آمریکا ارائه می‌کرد و از این‌رو استراتژیست‌های آمریکایی به واشنگتن توصیه می‌کردند فقدان دموکراسی، مشروعیت و کارآمدی در کشورهای دیگر تهدیدی برای ثبات و امنیت منافع آمریکا است (Oliver & Shlapak, 2005, p. 23). عملکرد بعدی ایالات متحده پس از تسخیر کابل، در مناطق هم‌جوار نیز در راستای این سیاست ارزیابی می‌شد. چنانچه آمریکا

ضمن ایجاد پایگاه‌های نظامی در افغانستان، به بهانه لزوم حمایت لجستیکی از نیروهای بین‌المللی در افغانستان، دنبال گسترش این پایگاه‌ها در مناطق هم‌جوار، به‌ویژه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی بود؛ موضوعی که به محور اختلاف و تنش در روابط واشنگتن-مسکو تبدیل شد.

توسعه‌طلبی ایالات متحده در مناطق هم‌جوار افغانستان، شائبه‌های زیادی درباره اهداف و انگیزه‌های واقعی واشنگتن نه‌تنها در روسیه، بلکه در ایران، پاکستان و سایر بازیگران منطقه‌ای ایجاد کرده بود. دو دیدگاه کلی قابل توجه وجود داشت: دیدگاه اول معتقد به اولویت افغان‌ستان در طرح سیاست خارجی آمریکا بود و توافق‌های نظامی جانبی آمریکا با سایر کشورها چون تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان و جمهوری آذربایجان را اقداماتی برای حمایت از سیاست ایالات متحده در قبال افغانستان تلقی می‌کرد. دسته دوم، افغانستان را بهانه‌ای برای سیطره منطقه‌ای و در نتیجه محاصره رقبای دیگر چون روسیه، چین و ایران ارزیابی می‌کرد. با وجود خروج ایالات متحده از افغانستان، همچنان این دو دیدگاه درباره ادراک آمریکا از تهدید در افغانستان وجود دارد. اما نکته حائز اهمیت این است که براساس سیر تحولات و واگذاری افغانستان به طالبان از سوی ایالات متحده، دیدگاه دوم از اعتبار بیشتری برخوردار شده است.

۵-۳. ارزیابی تغییر یا تداوم راهبردها

در دهه اول قرن ۲۱ به تبع تسلط رویکرد سیاسی-فرهنگی بر دکترین نظامی ایالات متحده و به عبارت دیگر ایده صدور دموکراسی، تغییر رژیم‌های غیردموکراتیک و استقرار ارزش‌های دموکراتیک، راهبرد اصلی تامین امنیت ایالات متحده محسوب می‌شد. این ایده حتی مبنای طرح موسوم به خاورمیانه بزرگ و قرارداد ایران و عراق در لیست محور شرارت نیز بود (تمنا، ۱۳۸۷، ص. ۴۰). در واقع، انگیزه حمله ایالات متحده به افغانستان در سال ۲۰۰۱ با عنوان مبارزه با تروریسم، برای از بین بردن القاعده و طالبان، تئوری صلح دموکراتیک و تامین منافع جهانی و بلندمدت ایالات متحده یعنی ایجاد جهان تک‌قطبی و تثبیت هژمونی بود. حمله یک‌جانبه آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ نیز تداوم این راهبرد بود.

این راهبرد آمریکا سبقه تاریخی داشت. به‌طور مشخص پیش‌تر با روی کار آمدن آیزنهاور، وی با طرح استراتژی تلافی گسترده‌احجم و میزان مداخله آمریکا در نقاط مختلف جهان را افزایش داد. بر این اساس دکترین سد نفوذ ترومن یک سیاست در جازدن محسوب می‌شد که انگیزه آمریکا را برای مقابله با توطئه‌های بین‌المللی از بین می‌برد و لذا آمریکا نباید به همزیستی مسالمت‌آمیز با دشمنان بسنده می‌کرد. از این زمان چه دکترین پاسخ انعطاف‌پذیر به‌عنوان آنتی‌تز دکترین تلافی گسترده و چه دکترین نیکسون که سنتز دو دکترین پیشین بود، تاثیری بر روند تصاعدی نظامی‌گری آمریکا نداشت و رشد روزافزون نظامی‌گری آمریکا از جنبه‌های گوناگون ادامه داشت. اگر دکترین تلافی گسترده متکی بر قدرت هسته‌ای آمریکا بود، دکترین پاسخ انعطاف‌پذیر در دوره کندی مبنای نظری افزایش قدرت نظامی آمریکا در نیروهای متعارف و دکترین نیکسون مبنای نظری ایجاد ستون‌های نظامی آمریکا در خلیج فارس و سایر نقاط ژئواستراتژیک جهان شد (Battreall, 1975).

نئومحافظه‌کاری آمریکا نیز در نوع خود پدیده‌ای مربوط به اواخر جنگ سرد و سیاست‌های داخلی و خارجی رونالد ریگان بود و به‌طور مشخص به تئوری لئو اشتراوس^۲، فیلسوف سیاسی یهودی بنیان‌گذار فکری نئومحافظه‌کاران بازمی‌گشت که بر آن بود که توسعه دموکراسی حتی با اعمال زور لازم است. در این دکترین که در شروع قرن ۲۱ در دستور کار سیاست‌خارجی دولت بوش قرار گرفت و بر این اساس در راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ که بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر منتشر شد، آمده است: «شرایط امنیتی که ایالات متحده امروزه با آن مواجه شده، اساساً با قبل متفاوت است. با وجود این، مهم‌ترین وظیفه دولت ایالات متحده آمریکا که محافظت از مردم و منافع آمریکاست با سابق تفاوتی نکرده و دولت موظف است قبل از اینکه تهدیدها علیه مردم و منافع آمریکا آسیبی جدی بر آنها وارد کند، با استفاده از تمامی ابزارهای قدرت ملی، این تهدیدها را کنترل و با آنها مقابله کند» (The National Security Strategy of the United States of America).

^۱Massive Retaliation

^۲Flexible Response

^۳leo strauss

در نتیجه علی‌رغم تاکید اسناد امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱ بر همکاری با مجامع بین‌المللی، سیاست دفاعی آمریکا در برابر این تهدیدات، در عمل به صورت آمریکامحوری و به اشکال امنیتی و اطلاعاتی نیز تدوین و عملیاتی شده و می‌شود. بر این اساس سیاست خارجی دولت جورج بوش بر مبنای حمله پیشگیرانه طراحی شد و بوش در زمان طرح این دکترین در دانشکده افسری ارتش فدرال آمریکا در این باره گفت: نیروهای مسلح آمریکا باید آمادگی حمله به هر نقطه جهان را داشته باشند و این جنگ با جنگ‌های گذشته فرق می‌کند (پیشگاه هادیان، ۱۳۸۶، ص. ۱۹).

اما این راهبرد از دهه اول قرن ۲۱ با انتقادات و چالش‌هایی مواجه شد. به‌رغم تلاش‌های آمریکا برای تثبیت هژمونی، برخی تحلیلگران ظهور جهان چندقطبی در آینده نزدیک را محتمل دانسته و افزایش هزینه‌های جنگی آمریکا را موجب تسریع دگرگونی بین‌المللی می‌دانستند (Chomsky, 2011). این موضوع همواره یکی از محورهای مناظره‌های انتخاباتی ریاست‌جمهوری ایالات متحده بود. چه باراک اوباما و دموکرات و چه دونالد ترامپ جمهوری‌خواه در تبلیغات انتخاباتی وعده خروج از افغانستان و قطع هزینه‌های مالی و انسانی آمریکا در جنگ افغانستان و عراق را دادند، اما راهبرد اعمالی آنها پس از انتخابات، تداوم جنگ بود.

راهبرد دولت اوباما در افغانستان که از آن با عنوان افپاک (AFPAK) یاد می‌کردند، دارای چهار عنصر اصلی بود؛ مذاکره با طالبان، افزایش نیرو در افغانستان، افزایش ظرفیت دولت کابل برای مبارزه با ناکارآمدی و تأکید بر نقش محوری پاکستان در مبارزه علیه معارضان در افغانستان. همان زمان برخی استراتژیست‌های آمریکایی راهبرد خروج از افغانستان را برای ایالات متحده مفیدتر ارزیابی می‌کردند (Fuller, 2009) و سازمان پیمان امنیت شمالی (ناتو) نیز از تغییر استراتژی و کاهش تدریجی حضور در افغانستان خبر داده بود. با این حال، جو بایدن، معاون رییس‌جمهوری وقت آمریکا طی سخنانی اظهار داشت که آمریکا گروه طالبان را در افغانستان دشمن خود نمی‌پندارد (Madison, 2011). مارک گروسمن، نماینده ویژه وقت آمریکا در امور افغانستان و پاکستان نیز با

مشخص کردن پیش شرطی برای مذاکره با طالبان اظهار داشت که «طالبان باید با انتشار اعلامیه‌ای رسمی نشان دهند که رابطه شان را با گروه‌های تروریستی قطع کرده‌اند». طالبان نیز برای اولین بار از آمادگی این گروه برای تفاهم با جامعه بین‌المللی از طریق گشایش دفتری در قطر خبر داد.

اما دولت آمریکا با اتخاذ رویکرد مذاکره با طالبان، علاوه بر تلاش در ایجاد شکاف میان زیرگروه‌های تندرو و میانه‌روی طالبان، سعی در جداسازی القاعده از طالبان داشت. باراک اوباما در سخنرانی ژانویه ۲۰۱۱ خود در خصوص وضعیت افغانستان اظهار داشت: «افغانستان به یک توافق سیاسی نیاز دارد. آمریکا به طرح‌هایی خواهد پیوست که آشتی مردم افغان از جمله طالبان را دربرمی‌گیرد. موضع درباره گفتگو روشن است: مذاکرات باید با رهبری دولت افغانستان انجام شود و کسانی که می‌خواهند بخشی از یک افغانستان آرام باشند، باید از القاعده جدا شوند، خشونت را رها کنند و از قانون اساسی افغانستان تبعیت کنند». دستاورد مهم این راهبرد باراک اوباما، شکار اسامه بن لادن، رهبر القاعده پس از ده سال و امضای پیمان امنیتی واشنگتن-کابل بود. مهم‌ترین بند این قرارداد، تضمین برخورداری ایالات متحده از حداقل پنج پایگاه نظامی دائمی در شیندند، شورابک، قندهار، بگرام و خوست بود. در مقابل ایالات متحده، تعدادی از رهبران طالبان را از زندان آزاد و تعدادی را از لیست پیگرد خارج کرد.

با روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا، باردیگر تفاوت در استراتژی اعلامی و اعمالی واشنگتن در قبال افغانستان اثبات شد. ترامپ که در دوره رقابت‌های انتخاباتی از افزایش هزینه‌های آمریکا در افغانستان انتقاد می‌کرد و مدعی بود که باید از این هزینه‌ها سودی به آمریکا برسد، وقتی در کاخ سفید مستقر شد با طرح اتهاماتی درباره دخالت‌های روسیه، چین، پاکستان و ایران در افغانستان، گفت که اجازه نمی‌دهد دشمنان آمریکا از نقشه واشنگتن خبر داشته باشند. اما مجموع ارزیابی‌ها حاکی از افزایش شمار نیروهای آمریکایی در برهه‌ای مشخص در افغانستان بود تا آنکه با جدی‌تر شدن مذاکرات دوحه بین دولت ترامپ و طالبان، راهبرد آمریکا در افغانستان، دچار تغییر و تحول شده و واشنگتن از تصمیم

خروج مرحله‌ای خبر داد. جو بایدن نیز پس از بررسی توافق دوحه، به تصمیم خروج پایبند ماند.

۵-۴. نقش و تاثیر روندها

از سال ۱۹۹۱ با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، در روند جدید، آمریکا با بازیگری بدون بدیل و رقیب تبدیل شده بود که قدرت خلق قالب‌های معنایی و همچنین قالب‌های ساختاری را در جهان داشت. از جمله این الگوها و ساختارها می‌توان از هژمونیک‌گرایی بین‌المللی، جنگ پیش‌دستانه، سیاست تغییر رژیم، دیپلماسی عمومی تهاجمی و همچنین گسترش نظامی‌گری در حوزه‌های پیرامونی و مناطق هدف نام برد (مصطفی نژاد، ۱۳۸۷). در این راستا به‌طور کلی سیاست‌های منطقه‌گرای آمریکا در جهان و به‌طور خاص در حمله به افغانستان را می‌توان تابعی از تحولات الگویی در سیاست خارجی این کشور دانست.

اما روند جدید در تحول سیاست خارجی ایالات متحده از سال ۲۰۰۷، پس از سخنرانی تاریخی ولادیمیر پوتین در کنفرانس امنیتی مونیخ با انتقاد از یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و پس از آن سلسله تحولات پیچیده در مناطق متعدد آغاز شد. در این بازه زمانی روسیه به یمن وابستگی انرژی اروپا به این کشور و افزایش بهای انرژی هم‌زمان با بحران اقتصادی آمریکا و اروپا، در حال تبدیل شدن به بازیگری ثروتمند در جهان بود که داعیه مقابله با یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده را داشت. یک سال بعد در آگوست ۲۰۰۸، بحران گرجستان و ورود نظامی روسیه به قفقاز جنوبی در مواجهه با گسترش ناتو به شرق، روسیه را بار دیگر به کانون سیاست خارجی ایالات متحده بازگرداند. در دور اول ریاست جمهوری باراک اوباما، واشنگتن تلاش کرد با بازاحیای روابط روسیه و آمریکا مصادف با ریاست جمهوری دیمتری مدودف در روسیه، از افزایش تنش بین دو کشور جلوگیری کند. اما بازگشت دوباره ولادیمیر پوتین به کرملین در سال ۲۰۱۲، هم‌زمان با آغاز بهار عربی در خاورمیانه، شعله‌ور شدن جنگ در لیبی و سوریه، از سوی دیگر تبدیل اوکراین به نقطه عطف در تخریب کامل روابط روسیه و غرب، وارد شدن روسیه به جنگ سوریه در حمایت از حکومت بشار اسد، واشنگتن را با

شمار بیشتری از مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی و هزینه‌های بیشتر و دستاوردهای کمتر مواجه ساخت.

پیروزی دونالد ترامپ با گفتمان آمریکامحور در انتخابات سال ۲۰۱۶ را می‌توان حاصل روندی دانست که مشخصاً از سال ۲۰۰۷ آغاز شده بود و این نیز در نوع خود سرآغاز روند جدید با تبدیل تعامل آمریکا و چین به تقابل بود.

۶. پیامدهای راهبرد آمریکا در افغانستان برای امنیت ملی ایران

افغانستان و ایران دو کشور همسایه‌ای هستند که بیش از ۹۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارند. بنابراین ضمن اینکه شرایط افغانستان و سیاست کشورهای منطقه‌ای و فرماندهی‌های در قبال آن می‌تواند بر منافع تهران تاثیرگذار باشد، از سوی دیگر راهبرد آمریکا به عنوان کشوری که طی چند دهه گذشته در افغانستان مداخله و حضور جدی داشته و در عین حال مسائل زیادی با جمهوری اسلامی ایران دارد، می‌تواند تبعاتی را در حوزه منافع امنیتی ایران داشته باشد. در واقع علاوه بر مسئله همسایگی ایران و افغانستان، ماهیت و کیفیت روابط ایران و آمریکا می‌تواند دلیل دیگری بر تاثیرپذیری این دو کشور، از سیاست همدیگر در قبال افغانستان باشد.

۶-۱. پیامدهای حمله و حضور آمریکا در افغانستان

حمله آمریکا به افغانستان و تداوم حضور نظامی در آن کشور تاثیراتی را بر منافع امنیتی ایران داشته است که مهم‌ترین آنها را می‌توان چنین برشمرد:

۶-۱-۱. سیل مهاجران قانونی و غیرقانونی افغان به سمت ایران

با وقوع جنگ و ناامنی در افغانستان شمار زیادی از مهاجران و پناهنجویان افغان راهی ایران شدند. ایران پیش‌تر در جریان جنگ داخلی افغانستان و هم‌زمان با جنگ ایران و عراق نیز شاهد مهاجرت افغان‌ها بود. اما پس از حمله آمریکا به افغانستان، تعداد بیشتری از افغان‌ها به ایران سفر کردند. شمار مهاجران افغان در ایران حتی به بیش از ۳ میلیون نفر رسید. اما با شکل‌گیری حکومت جدید در افغانستان موج مهاجرت کاهش یافته و برخی افغان‌ها حتی به وطن خود بازگشتند (فرشاد گهر، ۱۳۸۱).

۶-۱-۲. افزایش همکاری‌های نظامی آمریکا با همسایگان افغانستان

افزایش همکاری‌های نظامی آمریکا با همسایگان افغانستان، چالش امنیتی محاصره‌شدن ایران در میان پایگاه‌های نظامی متعدد ایالات متحده را برای تهران ایجاد کرده بود و بیم اقدامات خرابکارانه مستقیم و غیرمستقیم علیه ایران وجود داشت. به‌طورنمونه ارتباط عبدالمالک ریگی، سرکرده گروهک تروریستی در شرق ایران با آمریکایی‌ها از طریق پایگاه جاسوسی بناشده در پایگاه نظامی مناس در قرقیزستان انجام شده بود.

بعد از یازده سپتامبر آمریکا توانست، چندین موافقت‌نامه نظامی کوتاه‌مدت با کشورهای قرقیزستان، ازبکستان، تاجیکستان و قزاقستان برای استقرار نظامیان این کشور یا استفاده از تجهیزات و پایگاه‌های آنها منعقد کند. اما از سال ۲۰۰۵ پس از واقعه کشتار اندیجان و تنش سیاسی ناشی از آن بین آمریکا و ازبکستان که به اخراج نیروهای آمریکا از کارشی خان‌آباد انجامید، موقعیت نظامی آمریکا در آسیای مرکزی متزلزل شد. بعد هم که بحث اخراج آمریکا از مناس قرقیزستان مطرح شد اما واشنگتن با افزایش ۸ درصدی کمک‌های مالی خود به این جمهوری آسیای مرکزی توانست مجوز حضور نظامیان آمریکایی را تا سال ۲۰۱۴ و هم‌زمان با خروج نظامیان ناتو از افغانستان، در پایگاه مناس کسب کند. درمقابل روسیه با افزایش حجم کمک‌های مالی به قرقیزستان توانست مانع تمدید قرارداد مناس شود (Kucera, 2018).

۶-۱-۳. مداخله آمریکا در مناسبات ایران و افغانستان

شکل‌گیری حکومت مردمی در افغانستان با مشارکت فعال ایران در کنفرانس بن پس از حادثه ۱۱ سپتامبر تاثیر مثبتی بر روابط تهران و کابل داشت و فرصت‌های جدیدی فراروی روابط دو کشور نهاد. ایجاد چشم‌انداز مثبت از آینده افغانستان و بازگشت تدریجی مهاجران افغانستانی به کشورشان، برقراری صلح و ثبات بیشتر در مرزهای مشترک، التزام به منع تولید موادمخدر، ایجاد فرصت مبادلات اقتصادی و تجاری به‌تبع آغاز فرایند بازسازی افغانستان، افزایش مبادلات فرهنگی باتوجه به

اشتراک حوزه تمدنی و فرهنگی، گسترده شدن بستر برای همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی دیگر با حضور ایران و افغانستان از جمله فرصت‌هایی بودند که در روابط ایران و افغانستان ایجاد شده بود. اما در همین حال ایالات متحده به دلیل حضور نظامی در افغانستان و نقش مهمی که در تامین بودجه مالی و امنیت این کشور داشت، از مجموع ابزارها برای کنترل و کاهش مناسبات تهران-کابل استفاده می‌کرد. این تلاش‌ها در مقاطعی به‌ویژه در دوره ریاست جمهوری اشرف غنی، تأثیری در رابطه تهران-کابل داشت. افغانستان در این دوره رفتارهای شوک‌برانگیزی در رابطه با ایران داشت. ایجاد سد کمال‌خان روی رود هیرمند و مطرح کردن موضوع نفت در برابر آب، یکی از تنش‌های مهم در روابط ایران و افغانستان در دوره اشرف غنی بود (شفیعی ن.، ۱۴۰۰).

۶-۲. پیامدهای خروج آمریکا از افغانستان

خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، سقوط دولت اشرف غنی و استقرار غیرمنتظره طالبان در کابل، ایران را با شرایط امنیتی جدیدی در مرزهای شرقی مواجه ساخت که هنوز ابعاد دقیقی نمی‌توان برای آن تعیین کرد. اما پژوهش حاضر با بررسی دلایل تغییر ادراک آمریکا از تهدید در افغانستان و سیر تغییر و تحول راهبردهای واشنگتن، در صدد تبیین دقیق‌تری از پیامدهای امنیتی خروج آمریکا از افغانستان برای ایران است.

۷. خروج آمریکا از افغانستان و سناریوهای پیش‌رو

صرف‌نظر از سیر تحول ادراک آمریکا از تهدید در افغانستان و تغییر راهبردهای واشنگتن، رویکرد آینده آمریکا در قبال افغانستان سه صورت کلی می‌تواند داشته باشد؛ ۱- رهاسازی کامل افغانستان، ۲- تعویض ابزارها، ۳) بازگشت به افغانستان.

۱-۱. رهاسازی کامل افغانستان

آمریکا به‌طور کلی افغانستان را رها کرده و افغانستان از اولویت واشنگتن خارج شود. استدلال‌هایی که برای این سناریو مطرح می‌شوند و ولی‌نصر تایید می‌کند مبین تغییر ادراک آمریکا از تهدید و فرصت افغانستان است. او می‌گوید: «افغانستان

نه دارای نفت یا سرمایه مهم اقتصادی بود و نه مملکتی غنی و ثروتمند محسوب می شد. این کشور حتی جمعیت قابل توجهی که بتواند بازاری برای آمریکا باشد، نداشت. بنابراین افغانستان در مجموع هیچ اهمیت استراتژیکی برای آمریکا نداشت. تنها موضوع دارای اهمیت در افغانستان برای آمریکا، فقط و فقط مساله تروریسم بود که این مشکل نیز از سال ۲۰۰۱ میلادی (در پی وقوع حملات ۱۱ سپتامبر) توجه آمریکا را جلب کرده بود و به دغدغه‌ای برای «سیاست داخلی» ایالات متحده تبدیل شده بود» (نصر، ۱۴۰۰).

۲-۷. تعویض ابزارها در افغانستان

آمریکا با خروج از افغانستان، نه صرفاً این کشور را از اولویت خارج کرده، بلکه در صدد منتقل کردن هزینه‌های امنیتی افغانستان ناآرام و بحران‌زده به رقبای منطقه‌ای خود؛ چین، روسیه و ایران است. استدلال‌هایی که برای این سناریو مطرح می‌شوند مبتنی بر نگاه ژئوپلیتیکی به افغانستان و گزینه‌های پیش‌روی ایالات متحده برای کسب دستاورد از جنگ طولانی افغانستان است. بر اساس این رویکرد، فقدان دولت در افغانستان در غیاب ایالات متحده، برای همسایگان افغانستان، جبر و هزینه ژئوپلیتیکی داشته و به جای یک فرصت مناسب، یک تهدید امنیتی و بستری مناسب جهت رشد گروه‌های تروریستی و اشاعه آن به سایر کشورها خواهد بود (محمدخانی، ۱۴۰۰). بر این اساس افغانستان با جذب هزینه و منابع رقبای منطقه‌ای ایالات متحده، قدرت بازیگری آنها به‌ویژه چین در مقابل آمریکا را در سایر مناطق کاهش خواهد داد.

۳-۷. بازگشت به افغانستان

این احتمال وجود دارد که با تبدیل دوباره افغانستان به پناهگاه گروه‌های بنیادگرا که منافع آمریکا را تهدید می‌کنند، واشنگتن باردیگر با گزینه بازگشت به افغانستان مواجه شود. این سناریو با رویکرد متکی بر جنگ‌های سنتی ارائه شده است. اما با لحاظ ویژگی جنگ‌های مدرن می‌توان گفت از یک‌سو باتوجه به تجربه جنگ ۲۰ ساله افغانستان و هزینه هزاران میلیارد دلار بدون دستاورد برای آمریکا و از سوی

دیگر تجربه بحران‌های منطقه‌ای پس از بهار عربی ۲۰۱۱ مانند سوریه و لیبی که آمریکا با همکاری متحدان خود، با حملات هوایی برخی از اهداف خود را دنبال کرد، این سناریو احتمال بسیار کمی را به خود اختصاص داده و از فهرست سناریوها قابل حذف است.

۸. ارزیابی محتمل‌ترین سناریو؛ پیش‌ران‌ها و عدم قطعیت‌ها

در جمع‌بندی بررسی روندهای مستقیم و جانبی در سیاست آمریکا در قبال افغانستان، ادراک ایالات متحده در قبال تهدید در افغانستان و تغییر و تداوم راهبردهای مربوطه می‌توان نتیجه گرفت؛ به‌طور کلی آمریکا از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ (دوره بوش دوم) به دنبال حضور بلندمدت در افغانستان بود. از سال ۲۰۰۸ به بعد چه در دوره باراک اوباما، چه در دوره ترامپ و سرانجام بایدن، تغییر محسوس در راهبرد ایالات متحده در افغانستان در راستای عقب‌نشینی از این کشور آغاز شد. این تغییر را می‌توان با اهداف ایالات متحده در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مرتبط دانست.

الف: در سطح داخلی: در هر دو دهه اخیر یکی از موضوعات داخلی آمریکا، بحث درباره غیر ضروری بودن صرف هزینه‌های انسانی و مالی در افغانستان بوده است. از این رو نیز وعده انتخاباتی نامزدهای پیروز انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده در هر سه دوره، وعده خروج از افغانستان بود. مهم‌ترین دلایل داخلی شدن جنگ آمریکا در افغانستان، بحران اقتصادی اواخر دهه اول قرن ۲۱، افزایش هزینه‌های انسانی، افزایش مسائل جهانی ایالات متحده در سایر نقاط جهان و ظهور رقبای جهانی جدید بود.

ب: در سطح منطقه‌ای: حمله آمریکا به افغانستان با هدف حذف القاعده و طالبان انجام شد اما از دوره اوباما، یکی از راهبردهای آمریکا، مشارکت دادن طالبان در قدرت بود و پس از خروج آمریکا از افغانستان نیز، مقامات ایالات متحده درباره بی‌حاصل بودن صرف هزینه برای حذف طالبان اعتراف کردند. منطق حاکم بر این راهبرد غیرممکن بودن حذف طالبان به‌عنوان گروه قومی-مذهبی بسیار ریشه‌دار در افغانستان است. از طرف دیگر استدلال می‌شود طالبان یک گروه بومی منطقه‌ای است که داعیه جهانی نداشته و اگر تهدید محسوب می‌شود، تهدیدی برای

کشورهای منطقه و همسایگان افغانستان است.

ج: در سطح بین‌المللی: بررسی‌های انجام شده در این پژوهش نشان می‌دهد یکی از مهم‌ترین اهداف آمریکا از خروج از افغانستان را باید در سطح انگیزه‌های بین‌المللی ایالات متحده جستجو کرد. زمانی که آمریکا به افغانستان حمله کرد، بسیاری از تحلیلگران با رویکرد ژئوپلیتیکی، افغانستان را قلب هارتلند توصیف می‌کردند که اهداف جهانی ایالات متحده را برای هژمونی جهانی تامین می‌کند. بنابراین اکنون این پرسش را می‌توان مطرح کرد که از لحاظ ژئوپلیتیکی چه تغییری در جایگاه افغانستان رخ داده است که آمریکا را متقاعد به خروج کرده است. براساس تعریف ژئوپلیتیک و عنصر متحول سیاست، می‌توان گفت که سال ۲۰۰۱ موقعیت ژئوپلیتیکی افغانستان متأثر از دستورکارهای وقت ایالات متحده و ابزارها و امکانات واشنگتن برای مقابله با تهدیدهای وقت یعنی بنیادگرایی، تروریسم و اشاعه تسلیحات کشتار جمعی بود. در سال ۲۰۲۱، اما ایالات متحده با تهدید روزافزون تحول در نظام بین‌الملل و ظهور ابرقدرت جدید دیگر به‌ویژه چین مواجه است که هژمونی آمریکا را به چالش جدی کشیده است.

براساس مجموع ارزیابی‌ها می‌توان گفت که سناریو تعویض ابزارها در میان سناریوهای مطرح برای رویکرد آینده آمریکا به افغانستان، محتمل‌ترین سناریو است. مهم‌ترین پیشران این سناریو تحول در شرایط بین‌المللی و ظهور قدرت‌های جدید است. چنانچه ولی نصر به‌عنوان مدافع سناریو اول نیز معتقد است؛ محور اصلی سیاست خارجی آمریکا در حال حاضر چین است. اما این سناریو با عدم قطعیت‌هایی مواجه است که می‌توان چنین بر شمرد: ۱- تغییر فضا در روابط آمریکا و چین، ۲- غلبه چین بر تغییر شرایط در افغانستان و پیامدهای منطقه‌ای آن و ۳- ظهور تهدیدهای جدید در افغانستان که منافع آمریکا را متأثر سازد.

نتیجه‌گیری

ادراک آمریکا از تهدید در افغانستان دچار تحول شده است؛

۱- خارج شدن مبارزه با تروریسم از اولویت اول: با از بین رفتن القاعده، سابقه مبارزه با گروه‌های تروریستی دیگر، مبارزه با تروریسم از اولویت

ایالات متحده خارج شده و این کشور با تهدیدهای جدیدی فراروی نظم بین‌المللی مطلوب خود روبروست.

۲- تمرکز بر رقابت با قدرت‌های جدید با اولویت چین: به اذعان بسیاری از استراتژیست‌های آمریکایی مهم‌ترین تهدید پیش‌روی آمریکا، چین است. در واقع، ایالات متحده با خروج از افغانستان، نه صرفاً این کشور را از اولویت خارج کرده، بلکه درصدی منتقل کردن هزینه‌های امنیتی افغانستان ناآرام و بحران‌زده به رقبای منطقه‌ای خود؛ چین، روسیه و ایران است.

درباره پیامدهای تغییر ادراک آمریکا از تهدید در افغانستان برای ایران، یک ملاحظه اساسی این است که برای ایران و آمریکا در افغانستان زمینه‌های همکاری زیادی وجود داشت، اما آنچه این موضوع را تحت‌تاثیر قرار می‌داد، ماهیت خصمانه روابط تهران و واشنگتن بود. خروج آمریکا از افغانستان یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های ایران درباره حضور نیروهای غربی به‌خصوص آمریکایی در مرزهای ایران را کاهش داده است. با این حال سناریوی افغانستان بحران‌زده و دچار جنگ داخلی نیز نگرانی‌های متعدد امنیتی برای ایران به همراه دارد. مهم‌ترین پیش‌ران‌های سناریو تداوم جنگ در افغانستان، نه تنها جایگاه این کشور در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی واشنگتن، بلکه عواملی چون تضادهای قومی، نابسامانی اقتصادی و مقاومت داخلی در برابر طالبان است. این سناریو می‌تواند پدیده‌های مزمنی چون جرایم سازمان‌یافته مانند کاشت و تجارت موادمخدر، رابطه با شبکه‌های تبهکار و گروه‌های بنیادگرایی را که از سوی دشمنان ایران پشتیبانی مالی می‌شوند، افزایش دهد.

اگرچه رابطه ایران با طالبان نیز چالش‌های زیادی به همراه دارد اما رابطه توأم با حسن هم‌جواری و انعطاف‌پذیری، مشارکت‌دادن افغانستان با مدیریت طالبان در مذاکرات و همکاری‌های منطقه‌ای می‌تواند در مدیریت روندهای آینده به ایران کمک کند.

از سوی دیگر با توجه به نقشی که افغانستان در رقابت قدرت‌های بین‌المللی و ملاحظات واشنگتن در قبال چین دارد، ملاحظات و سیاست چین در قبال افغانستان نیز می‌تواند پیامدهایی برای امنیت ایران در مرزهای شرقی داشته باشد.

منابع و مآخذ

- امیری، م. (۱۳۸۱). نظریه برخورد تمدن‌ها (هانتینگتون و منتقدانش). تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- پوپل، ک. (۱۳۹۶). کدام گروه‌های عمده تروریستی علیه دولت افغانستان می‌جنگند؟. کابل: خبرگزاری صدای افغان (آوا)، <https://avapress.com/fa/112828>
- پیشگاه هادیان، ح. (۱۳۸۶). تحول سیاست دفاعی و امنیتی ایالات متحده پس از یازده سپتامبر. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- تمنا، ف. (۱۳۸۷). سیاست خارجی آمریکا در افغانستان. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- توحیدفام، م؛ & پایدار، ف. (۱۳۹۱). استراتژی آمریکا در افغانستان و تاثیر آن بر امنیت ملی ایران. *مطالعات روابط بین‌الملل*، دوره ۵، شماره ۲۰، ۶۵-۹۷.
- سریع‌العلم، م. (۱۴۰۰). ایران و افغانستان در سیاست خارجی آمریکا. دیپلماسی ایرانی، ۲ شهریور، <http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/2005335>
- شفیعی، ن. (. (۱۴۰۰). مأموریت «اشرف غنی» تخریب روابط ایران و افغانستان بود. تهران: خبرگزاری مهر، ۱۳ شهریور.
- شفیعی، ن. (۱۳۹۵). تبیین عوامل موثر بر اتخاذ استراتژی دولت ترامپ نسبت به افغانستان. *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، دوره اول، شماره ۲۴، ۱۳۲-۱۰۹.
- عراقچی، س. (۱۳۹۸). ایسنا.
- فرجی‌راد، ع؛ شهبازی، ب؛ ساداتی، س؛ & درخور، م. (۱۳۹۰). استراتژی جدید ایالات متحده آمریکا و امنیت ملی افغانستان، نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی (جغرافیای انسانی)، دوره ۴، شماره ۱، ۱۷۰-۱۵۹.
- فرشاد گهر، ن. (۱۳۸۱). سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر. *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*.
- محمدخانی، ف. (۱۴۰۰). سناریوهای خروج آمریکا از افغانستان؛ از انگیزه‌های اقتصادی تا مؤلفه‌های ژئوپلیتیک. یورو نیوز، <https://per.euronews.com/2021/08/31/us-withdrawal-from-afghanistan-from-economic-incentives-to-geopolitical->

components

مصلى نژاد، ع. (۱۳۸۷). تحولات الگویی سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ سرد. علوم سیاسی، بهار - شماره ۵، ۲۶۶-۲۴۱.
 نصر، و. (۱۴۰۰). پیامدهای ژئوپلیتیکی خروج آمریکا از افغانستان. یورو نیوز،
<https://per.euronews.com/2021/07/13/iran-china-geopolitical-consequences-of-us-withdrawal-from-afghanistan>

- Battreall, R. R. (1975). Thesis: Massive Retaliation -- Antithesis: Flexible Response Synthesis: The Nixon Doctrine. *Military Review*, 65-74 .
- Bush, G. W. (2001). *The Global War on Terrorism: The First 100 Days*. Washington: the U.S. State , <https://2001-2009.state.gov/s/ct/rls/wh/6947.htm>.
- Chomsky, N. (2011). *Future Global Hegemony and the US*. Al Akhbar, August 26,.
- Clinton, H. R. (2001). Washington, DC: Secretary of State.
- Cohen, R. (1978). Threat Perception in International Crisis. *Political Science Quarterly*, Vol:93, no. 1, 93-107 , doi:10.2307/2149052.
- Dobbins, J., Poole, M., Long, A., & Runkle, B. (2008). Post-9/11 Nation-Building: Afghanistan and Iraq. In M. A. James Dobbins, *After the War* (pp. 85-133). Santa Monica: RAND Corporation.
- Dorani, S .(۲۰۱۹). The Foreign Policy Decision Making Approaches and Their Applications Case Study: Bush, Obama and Trump's Decision Making towards Afghanistan and the Region *Journal of Politics and Development*, 9(2). <https://www.researchgate.net/publication/335033982>. ۶۹-۸۷.
- Elman, C. (2004). Extending Offensive Realism: The Louisiana Purchase and America's Rise to Regional Hegemony. *American Political Science Review* 98(4), 563-576.
- Felbab-Brown, V. (2017). *President Trump's Afghanistan policy: Hopes and pitfalls*. Washington: The Brookings Institution.
- Fuller, G. E. (2009). Stretching Out an Ugly Struggle. *New york Times*, December 3.
- Goldsmith, J. (2012). Power and Constraint: The Accountable Presidency after 9/11. W. W. Norton & Company: Norton.
- Kucera, J. (2018). *US Military Giving Up on Kyrgyzstan*. Eurasianet , Mar 16,

- 2018, <https://eurasianet.org/us-military-giving-up-on-kyrgyzstan>.
- Madison, L. (2011). Romney, White House spar over Biden's comments on Taliban. *CBS News, December 21*.
- McCrisken, T. (2011). Ten years on: Obama's war on terrorism in rhetoric and practice. *International Affairs*, Vol. 87, No. 4 (July), 781-801.
- Mearsheimer(b), J. (2001). Guns Won't Win the Afghan War. *New York Times*, Nov. 4.
- Mearsheimer(c), J. (2002). Hearts and Minds. *The National Interest*, No. 69, Fall.
- Mearsheimer, J. (2001). *The tragedy of great power politics*. New York: W.W.. Norton & Company.
- Moyn, S. (2021). *Obama embraced 'endless wars.' Biden probably will, too*. Washington: Washington Post, February 11,.
- Oliker, O., & Shlapak, D. (2005). *U.S. Interests in Central Asia, Policy Priorities and Military Roles*. Santa Monica, California: The RAND Corporation.
- Rande, A. (2017). *Trump's Afghanistan Strategy and Emerging Alignments in the Region: Implications for India*. New Delhi: Observer Research Foundation (ORF).
- Rubin, G. (۲۰۲۰). *Presidential Rhetoric on Terrorism under Bush, Obama and Trump*. Palgrave Pivot .Springer Nature.
- Scheuerman, W. E. (۲۰۱۲). *Barack Obama's War on Terrorism*. University of Minnesota Law School.
- Stein, J. G. (2013). Threat Perception in International Relations. *Oxford Handbooks Online*, doi:10.1093/oxfordhb/9780199760107.013.0012.
- (بدون تاریخ). *The National Security Strategy of the United States of America*, (2
- Walt, S. M. (2001). Beyond bin Laden: Reshaping U.S. Foreign Policy. *International Security*, Vol. 26, No. 3 (Winter, 2001-2002), 56-78.
- White House Press. (2021). *Remarks by President Biden on the Way Forward in Afghanistan*. washington dc: White House Press Release , <https://www.whitehouse.gov/briefing-room/speeches-remarks/2021/04/14/remarks-by-president-biden-on-the-way-forward-in-afghanistan>.

References

- Amiri, M. (2002), Theory of the Clash of Civilizations (Huntington and his critics). Tehran: Institute of Political and International Studies (IPIS), Ministry of Foreign Affairs.
- Araghchi, A. (2019). The Iranian Students News Agency (ISNA).
- Battreal, R. R. (1975). Thesis: Massive Retaliation -- Antithesis: Flexible Response Synthesis: The Nixon Doctrine. *Military Review*, 65-74 .
- Bush, G. W. (2001). *The Global War on Terrorism: The First 100 Days*. Washington: the U.S. State, <https://2001-2009.state.gov/s/ct/rls/wh/6947.htm>.
- Chomsky, N. (2011). *Future Global Hegemony and the US*. Al Akhbar, August 26,.
- Clinton, H. R. (2001). Washington, DC: Secretary of State.
- Cohen, R. (1978). Threat Perception in International Crisis. *Political Science Quarterly* , Vol:93, no. 1, 93-107 , doi:10.2307/2149052.
- Dobbins, J., Poole, M., Long, A., & Runkle, B. (2008). Post-9/11 Nation-Building: Afghanistan and Iraq. In M. A. James Dobbins, *After the War* (pp. 85-133). Santa Monica: RAND Corporation.
- Dorani, S. (۲۰۱۹) .The Foreign Policy Decision Making Approaches and Their Applications Case Study: Bush, Obama and Trump's Decision Making towards Afghanistan and the Region *Journal of Politics and Development*, 9(2). <https://www.researchgate.net/publication/335033982>.۶۹-۸۷ ,
- Elman, C. (2004). Extending Offensive Realism: The Louisiana Purchase and America's Rise to Regional Hegemony. *American Political Science Review* 98(4), 563-576.
- Farajirad, A., Shahbazi, B., Sadati, S., & Darkhor, M. (2011), New US Strategy

- and Afghanistan's National Security. *New Attitudes in Human Geography (Human Geography)*, Volume 4, Number 1, 159-170.
- Farshadgohar, N. (2002). US foreign policy post 9/11. *Journal of Regional Studies*.
- Felbab-Brown, V. (2017). *President Trump's Afghanistan policy: Hopes and pitfalls*. Washington: The Brookings Institution.
- Fuller, G. E. (2009). Stretching Out an Ugly Struggle. *New York Times*, December 3.
- Goldsmith, J. (2012). *Power and Constraint: The Accountable Presidency after 9/11*. W. W. Norton & Company: Norton.
- Kucera, J. (2018). *US Military Giving Up on Kyrgyzstan*. Eurasianet, Mar 16, 2018, <https://eurasianet.org/us-military-giving-up-on-kyrgyzstan>.
- Madison, L. (2011). Romney, White House spar over Biden's comments on Taliban. *CBS News*, December 21.
- McCrisken, T. (2011). Ten years on: Obama's war on terrorism in rhetoric and practice. *International Affairs*, Vol. 87, No. 4 (July), 781-801.
- Mearsheimer(b), J. (2001). Guns Won't Win the Afghan War. *New York Times*, Nov. 4.
- Mearsheimer(c), J. (2002). Hearts and Minds. *The National Interest*, No. 69, Fall.
- Mearsheimer, J. (2001). *The tragedy of great power politics*. New York: W.W.. Norton & Company.
- Mohammadkhani, F. (2021). US withdrawal scenarios from Afghanistan; From economic motives to geopolitical components. Euronews. <https://per.euronews.com/2021/08/31/us-withdrawal-from-afghanistan-from-economic-incentives-to-geopolitical-components>.
- Mosallanejad, A. (2008). Paradigm shifts in US foreign policy after the Cold War. *Political Science*, Issue 5, 241-266.
- Moyn, S. (2021). Obama embraced 'endless wars.' Biden probably will, too. Washington: Washington Post, February 11,.
- Nasr, V. (2021). Geopolitical consequences of the US withdrawal from Afghanistan. Euronews. <https://per.euronews.com/2021/07/13/iran-china-geopolitical-consequences-of-us-withdrawal-from-afghanistan>.
- Oliker, O., & Shlapak, D. (2005). *U.S. Interests in Central Asia, Policy Priorities and Military Roles*. Santa Monica, California: The RAND Corporation.

- Pishgah Hadian, H. (2007), The evolution of US defense and security policy after 9/11. Tehran: Research Institute of Strategic Studies Publications.
- Popal, K. (2017), Which major terrorist groups are fighting against the Afghan government?, Kabul: Afghan Voice Agency (AVA). <https://avapress.com/fa/112828>.
- Rande, A. (2017). Trump's Afghanistan Strategy and Emerging Alignments in the Region: Implications for India. New Delhi: Observer Research Foundation (ORF).
- Rubin, G. (2020). Presidential Rhetoric on Terrorism under Bush, Obama and Trump. Palgrave Pivot .Springer Nature.
- Sariolghalam, M. (2021). Iran and Afghanistan in US foreign policy. Iranian Diplomacy. August 24. <http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/2005335>.
- Scheuerman, W. E. (2012). *Barack Obama's War on Terrorism* .University of Minnesota Law School.
- Shafiei, N. (2021). Ashraf Ghani's mission was to destroy Iran-Afghanistan relations. Tehran: Mehr News Agency, September 4.
- Shafiei, N. (2016). Explaining the factors affecting the Trump administration's strategy towards Afghanistan. Journal of International Relations Research, Volume 1, Number 24, 109-132.
- Stein, J. G. (2013). Threat Perception in International Relations. Oxford Handbooks Online, doi:10.1093/oxfordhb/9780199760107.013.0012.
- Tamanna, F. (2008), US foreign policy in Afghanistan. Tehran: Research Institute of Strategic Studies
- Tamanna, F., & Paydar, F. (2012), US strategy in Afghanistan and its impact on Iran's national security. International Relations Studies, Volume 5, Number 20, 65-97.
- The National Security Strategy of the United States of America (2002) & (2010).
- Walt, S. M. (2001). Beyond bin Laden: Reshaping U.S. Foreign Policy. International Security , Vol. 26, No. 3 (Winter, 2001-2002), 56-78.
- White House Press. (2021). *Remarks by President Biden on the Way Forward in Afghanistan*. washington dc: White House Press Release , <https://www.whitehouse.gov/briefing-room/speeches-remarks/2021/04/14/remarks-by-president-biden-on-the-way-forward-in-afghanistan>.